

" به جان باختگان راه آزادی، برفراز کنندگان پرچم رهائی در دل سیاهترین شبهای اعدام ."

داریوش سلحشور

کران تو و بیکرانگی ما

آری تو می توانی ،
تو می توانی :
مرا از خانه ام برانی
و فحبه گان سیاسی ات را واداری
که در چهارگوشه جهان
رد مرا بو بکشند.

می توانی :
داستان حیات مرا
بدانگونه بسرائی
که دیگر حتی کودکانم
تاریخ مرا
تصور پوچی
از یک ناممکن بپندارند.

تو قادری خدا را به گواهی بطلبی
تا مادرم هیبت هولناک ترا از خاطر بزدايد
و هرم داغ جهنم را در سینه هایش حس کند.
می توانی سلاحم را بریائی
و قلمم را بشکنی
و در بهای کلامم
گلوگامم را بدرانی.
تو را توان هست
که سواران بی نقاب و با نقابت را واداری
که تدارتترین بیابان ها را
با جان زیباترین انسان ها
سیراب کنند.

آری تو می توانی
تو :
پیامبر بخشنده ی بی دریغ
مرگی

سردار جوشن پوش
شب های اعدام .
در بارگاه تو
معنای آزادی
در انتخاب
تیر یا دار است.
و در حضرت

زندگی
آواز مغموم خونابه ی واپسینی است
که از گلوگاه قربانی ات :
بر می خیزد.

سردار جوشن پوش

شبهای اعدام
تمام بی رحمی
کران توانائی تو است.

آن سان که قداست خدای ات را
تنها چند تار موی دخترکی
به لرزه مرگ می کشاند ،
توانائی ترا
لرزش دستی ،
تنها لرزش دستی در قربانگاه
به ترسی اسطوره ای به معنا می نشاند.

آه جوشن پوش بی مقدار
جلادِ ترسان شبهای اعدام
نه خدای ات را توان
آن است

و نه تو !
نه دارها

و
نه میدان تیر باران ،
نه زندان
و نه تبعید می تواند :
سرود گرم آزادی را
از قلبهای عاشق ما
باز ستاند.

کران توانائی تو
چه بی مقدار میماند
در کرشمه بازی بیکرانگی ما .

04/08/2007
مرداد 1386